



درس فارغ اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۲۴ اردیبهشت ۱۳۹۱

مصادف با: ۲۱ جمادی الثانی ۱۴۳۳

جلسه: ۱۰۷

موضوع کلی: امتثال حکم

موضوع جزئی: نظریه حق الطاعة

سال: سوم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته:

بحث درباره نظریه حق الطاعة یا حق المولویه بود، عرض کردیم با اینکه این نظریه بیشتر به نام شهید صدر شهرت پیدا کرده ولی قطعاً ایشان از ابداع کننده‌گان این نظریه نبوده و قبل از ایشان بعضی از اعظام مثل محقق داماد و قبل از ایشان هم مرحوم آخوند این اصطلاح و عنوان را در کفایه مطرح کرده‌اند گرچه آن را توضیح نداده و به عنوان یک نظریه آنچنان که متأخرین استفاده کرده‌اند ایشان آن را مورد توجه قرار نداده‌اند لکن از آنجا که این نظریه به طور جدی توسط شهید صدر مطرح شده و در مواضع مختلفی از طرف ایشان مبسوطاً مورد توجه قرار گرفته ما کلمات ایشان را نقل می‌کنیم و بعد هم مورد ارزیابی قرار خواهیم داد. ایشان در کتاب‌های مختلف و در مواضع متعدد به این نظریه پرداخته‌اند؛ در کتاب بحوث فی علم الاصول (تقریر آقای شاهرودی)، کتاب مباحث الاصول (تقریر آقای حائری)، همچنین در حلقه ثانیه و ثالثه از حلقات الاصول و عمدتاً در بحث قطع و بحث برائت عقلیه به این نظریه پرداخته‌اند که ما محصل نظر ایشان را عرض می‌کنیم.

اشکال شهید صدر به مشهور:

شهید صدر به طور کلی معتقد است یک خطای فاحش درباره بحث حجیت و مولویت واقع شده؛ چون بین حجیت و مولویت تفکیک شده در حالی که تفکیک بین این دو صحیح نیست زیرا بحث از حجیت در واقع بحث از حدود مولویت است، به نظر ایشان مولویت عبارت است از حق الطاعة و حق الطاعة از اموری است که عقل آن را یا به ملاک خالقیت یا به ملاک شکر منعم و یا به ملاک مالکیت درک می‌کند و بعد می‌فرماید حق الطاعة دارای مراتب مختلف است.

توضیح این مطلب از این قرار است که ایشان می‌فرماید مشهور بین دو چیز تمایز قائل شده‌اند؛ یکی مولویت مولی و دیگری منجزیت احکام؛ یعنی گمان کرده‌اند دو باب مستقل وجود دارد؛ یکی باب مولویت واقعی که برای مولی ثابت است، به نظر مشهور این باب محل نزاع نیست و اساساً مفروغٌ عنه گرفته شده، شما وقتی به کلمات مشهور مراجعه می‌کنید می‌بینید که راجع به مسئله مولویت بحثی ندارند. باب دوم بحث حجیت و منجزیت است که از دید مشهور ارتباطی به مسئله مولویت ندارد، مشهور درباره این باب دوم می‌گویند تکلیف با وصول و یقین منجز می‌شود و چنانچه تکلیفی متیقن نباشد و یا به مکلف واصل

۱. بحوث فی علم الاصول، ج ۵، ص ۲۴ و ج ۴، ص ۳۱-۲۸.

نشود منجز نیست لذا معتقدند عقاب بلا بیان قبیح است. پس مشهور بین این دو باب تفکیک کرده و باب اول را قطعی دانسته و در مورد باب دوم گفته‌اند تکلیف در صورتی منجز است که یقینی باشد و به مکلف واصل شده باشد.

به نظر شهید صدر مشهور اشتباه کرده‌اند که چنین تفکیک و تفصیلی را قائل شده‌اند؛ چون این تفصیل در واقع تفصیل در حدود مولویت مولی و حق الطاعه مولی است و این صحیح نیست؛ چون منجزیت در واقع از لوازم حق الطاعه مولی بر عبد است؛ یعنی وقتی مولی حق عبودیت و مولویت و اطاعت بر بندگان داشت مسئله حجیت و منجزیت پدید می‌آید، به نظر ایشان هر نوع تبعیض عقلی در منجزیت، تبعیض در مولویت مولی است لذا ایشان می‌گویند ما باید دایره مولویت و حق الطاعه را معلوم کنیم که چه مقدار است آنگاه بطلان تفکیک بین مولویت و منجزیت که مشهور مرتکب آن شده‌اند آشکار می‌شود.

احتمالات سه‌گانه در دایره حق الطاعه از دید شهید صدر:

شهید صدر می‌گوید در مورد دایره مولویت و حق الطاعه چند احتمال وجود دارد:

احتمال اول:

احتمال اول اینکه مولویت مولی یک امر واقعی است که موضوع آن واقع تکلیف است با قطع نظر از انکشاف تکلیف یعنی اینکه مولویت مولی فقط در محدوده تکلیف واقعی است.

این احتمال قطعاً باطل است؛ چون لازمه این احتمال این است که در مواردی که انسان جاهل مرکب دارد تکلیف منجز باشد؛ یعنی انسانی که یقین دارد مثلاً تکلیف او فلان چیز است در حالی که تکلیف واقعی چیز دیگری است در این صورت بر مخالفت آن تکلیف باید عصیان محقق شود و آن شخص عاصی محسوب شود در حالی که قطعاً صحیح نیست که اگر کسی مثلاً یقین به تکلیفی داشت که مخالف واقع بود و به یقین خودش عمل کرد در این صورت مورد مؤاخذه واقع شود و معاقب باشد که چرا به تکلیف واقعی عمل نکردی. این قطعاً باطل است چون با معذرت قطع که مفروض است سازگاری ندارد، بالاخره در مباحث قطع همه قائلند که قطع علاوه بر اینکه منجز است معذر هم می‌باشد و اگر بنا باشد ما دایره مولویت مولی را محدود به واقع کنیم و بگوییم موضوع مولویت و حق الطاعه تکلیف واقعی است این تالی فاسد را در پی خواهد داشت لذا به نظر ایشان این احتمال رأساً باطل است.

احتمال دوم:

احتمال دوم این است که حق الطاعه در خصوص مواردی ثابت باشد که مقطوعاً به است و به مکلفین واصل شده است، روح سخن مشهور نیز همین مطلب است؛ یعنی آنها در واقع در مولویت، بین موارد قطع و وصول به مکلف و موارد احتمال تکلیف تفصیل داده و می‌گویند در موارد قطع و یقین حق الطاعه ثابت است ولی در موارد شک در تکلیف حق الطاعه ثابت نیست.

این احتمال هم باطل است چون مولویت مولی مثل سایر صفات مولی از اتمّ مراتب مولویت است، وقتی شما علم را در مورد خداوند متعال به عنوان یکی از صفات، اعلیٰ مراتب علم می‌دانید در مولویت و اطاعت هم اتمّ مراتب مولویت و حق الطاعه در مورد خداوند متعال ثابت است؛ چون این حقی است که خداوند متعال بر بندگان دارد و ناشی از مملوکیت و عبودیت حقیقیه انسان است پس این احتمال هم باطل است.

احتمال سوم:

احتمال سوم این است که مولویت در مواردی که قطع به عدم تکلیف نداریم ثابت است؛ یعنی حق الطاعة فقط در جایی ثابت نیست که یقین به عدم تکلیف داشته باشیم وگرنه در بقیه موارد اعم از یقین به تکلیف، ظن به تکلیف، شک در تکلیف و حتی وهم به تکلیف؛ یعنی احتمال ضعیف در مورد تکلیف، در همه این موارد حق الطاعة و حق مولویت ثابت است.

شهید صدر می‌فرماید این احتمال سوم احتمالی است که ما آن را می‌پذیریم و بر اساس آن قاعده قبح عقاب بلا بیان را انکار می‌کنیم. ایشان منکر برائت عقلیه و قاعده قبح عقاب بلا بیان است لکن مشهور در مقابل ایشان به استناد همین قاعده به نوعی تبعیض در مولویت و طاعت را پذیرفته‌اند.

تنقیح محل نزاع بین مشهور و شهید صدر:

پس معلوم شد که نزاع بین مشهور و شهید صدر در چه چیزی است، مشهور مولویت و اطاعت را به عنوان یک حق قبول دارند ولی مولویت را از منجزیت جدا کرده و منجزیت اوامر مولی را فقط در یک محدوده خاصی پذیرفته‌اند و قائلند به اینکه امر مولی واجب الامتنال است فقط در جایی که انسان تکلیف را بداند و به آن یقین داشته باشد و تکلیف به او واصل شده باشد وگرنه در غیر این موارد اعم از شک در تکلیف، ظن غیر معتبر به تکلیف و احتمال تکلیف امتثال واجب نیست بر خلاف قائلین به مسلک حق الطاعة از جمله شهید صدر که ایشان تفکیک بین مولویت و منجزیت را قبول ندارند و می‌گویند این دو باب از هم قابل تفکیک نیست و به هیچ وجه نمی‌شود این دو را از هم تفکیک کرد.

منشأ اشتباه مشهور از دید شهید صدر:

ایشان معتقد است منشأ اشتباه مشهور در اینکه در موارد حق الطاعة تفصیل داده و در حدود مولویت مولی تبعیض قائل شده‌اند این است که مولویت حقیقیه و ذاتیه خداوند متعال را به مولویت‌های عقلائیه قیاس کرده‌اند و این مقایسه باعث شده به اشتباه بیفتند؛ یعنی فکر کرده‌اند از آنجایی که در مولویت‌های عقلائیه فقط مولویت یا به عبارت دیگر منجزیت در مواردی ثابت است که تکلیف به مخاطبین واصل شده باشد و مخاطبین تکلیف را فهمیده باشند اما اگر تکلیف به مخاطبین واصل نشده باشد تکلیف برای مخاطبین ثابت نیست و این بدان معنی است که مولویت در این موارد ثابت نیست. پس حق مولویت و حق اطاعت در مولویت‌های عقلائیه فقط در این محدوده ثابت است لکن در مولویت حقیقیه خداوند متعال چنین محدودیتی وجود ندارد. البته ایشان استدراک می‌کند و می‌گوید نعم اگر شارع سیره متعارف در مولویت‌های عقلائیه را امضاء کرده باشد و همان مقدار از مولویت‌های عقلائیه که سیره آن را اقتضاء می‌کند از طرف شارع مورد تأیید قرار گرفته باشد در این صورت اشکالی ندارد. تا اینجا نظر مشهور معلوم شد و منشأ اشتباه مشهور از دید شهید صدر مشخص شد و نظر شهید صدر هم روشن شد که ایشان بر خلاف مشهور به چه چیزی معتقد هستند؛ یعنی اجمالاً مرزبندی بین دو مسلک و دو نظریه روشن شد.

اساس نظریه حق الطاعة از دید شهید صدر:

اما تبیین و توضیح این نظریه این است که شهید صدر معتقد است به طور کلی تکلیف فقط از ناحیه کسی که بر دیگران مولویت داشته باشد منجز و قطعی می‌شود؛ یعنی کسی که دستور صادر می‌کند اگر مولویت نداشته باشد دستور او برای دیگران ارزشی

ندارد و تکلیفی که او می‌کند برای دیگران منجزیت ندارد ولو اینکه دیگران به آن دستور یقین داشته باشند چون از دید عقل فقط دستور کسی که مولویت دارد لازم الإمتثال است. به نظر ایشان مولی کسی است که حق الطاعة دارد؛ یعنی آن کسی که امتثال حکم و دستور او به نظر عقل واجب است و مخالفت با او مستلزم استحقاق عقاب است پس مولی کسی است که باید به دستورات او ترتیب اثر داده شود و مخالفت با دستور او مستوجب عذاب و عقاب است، کسی که حق الطاعة ندارد و امتثال امر او به نظر عقل واجب نیست مولی نیست و کسی که مولویت نداشته باشد دستورات و اوامر او هیچ ارزشی ندارد و منجز نخواهد بود. ایشان در ادامه می‌فرماید حجیت به همین معنی است که ذکر شد و حجیت از شئون مولویت و از شئون مولی بودن امر است و نمی‌شود حجیت و مولویت را از هم تفکیک کرد، کسی که مولویت دارد دستور و امر او حجیت هم دارد و کسی که مولویت ندارد امر و دستور او حجیت ندارد پس مولی کسی است که امر او از دید عقل واجب الإمتثال است، بر همین اساس ایشان در مورد قطع ادعا می‌کند حجیت از شئون قطع بما هو قطع نیست بلکه اگر قطع حجت است در فرض مولویت مولی است که قطع به دستور او حجیت پیدا می‌کند و لذا گفته شد اگر دستور دهنده و آمر مولویت نداشته باشد قطع به دستور و امر او موجب تنجز نخواهد بود. پس وقتی گفته می‌شود قطع به تکلیف مولی حجت است به این معنی است که عمل به تکلیفی که او مقرر کرده لازم است و عقلاً امتثال تکلیف او واجب است پس حجیت قطع به معنای منجزیت و معذرت در سایه یک کبری و صغری ثابت می‌شود که کبری همان مسئله مولویت مولی است و صغری نفس قطع به حکم مولی است و اگر این نباشد قطع حجیت ندارد.

دائرة حق الطاعة از دید شهید صدر:

نکته مهمی که تمایز این مسلک را با مسلک دیگر بیان می‌کند مربوط به دائرة و شمول حق الطاعة است؛ یعنی اینکه حق الطاعة در چه دائرة و وسعتی ثابت است؟ همه اختلافی که در مورد حق مولویت و حق الطاعة وجود دارد اینجاست، با توجه به مطالبی که ذکر کردیم و اشکالی که شهید صدر به مشهور داشتند که منشأ اشتباه مشهور را معلوم کرد دائرة حق الطاعة در نظر شهید صدر و قائلین به مسلک حق الطاعة بسیار وسیع است و تکالیف متیقیه و قطعیه، تکالیف مظنونه، تکالیف مشکوکه و حتی تکالیف موهومه را هم شامل می‌شود؛ چون ملاک اصلی در استقرار حق الطاعة طبق مبنای قائلین به این نظریه مجرد انکشاف است به هر مقداری که باشد. بر خلاف مشهور که دائرة حق الطاعة را محدود به موارد قطع به تکلیف کرده‌اند، قائلین به این نظریه معتقدند هر چیزی که به نحوی در آن انکشاف محقق شده باشد به هر درجه‌ای که باشد در حیطه حق الطاعة و حق المولوية قرار می‌گیرد؛ به عبارت دیگر حق الطاعة در همه تکالیف که به نحوی برای مأمور کشف می‌شود ثابت است چه به نحو قطعی و چه به نحو غیر قطعی؛ چون همان طور که قطع کاشف است ظن و شک و وهم هم به نحو واجد جهت کشف هستند ولو آنکه کشف آنها ناقص یا ضعیف باشد، انکشاف قطع تام ولی در ظن جهت کشف رجحان دارد و در شک این کشف ضعیف تر است و در وهم هم احتمال ضعیف کشف است ولی اصل انکشاف در همه این تکالیف وجود دارد لذا اگر در مورد

تکلیفی شک هم بکنیم باید به حکم عقل آن را امتثال کنیم وگرنه مستحق عقاب خواهیم بود. پس طبق این نظریه اگر احتمال تکلیف یک احتمال ضعیفی هم باشد باید امتثال شود.

نقطه مقابل نظریه حق الطاعة نظریه اخباریین است که حتی در همه موارد قطع به ثبوت تکلیف هم می‌گویند امتثال لازم نیست. نظر مشهور حد وسط بین اخباریین و مسلک حق الطاعة است. اخباریین تنها در صورتی امتثال را واجب می‌دانند که قطع بر پایه یک دلیل عقلی استوار نشده باشد؛ یعنی فقط قطع حاصل از ادله نقلیه را معتبر می‌دانند و تکلیفی را که به دلیل نقلی مقطوع باشند واجب الإمتثال می‌دانند؛ یعنی قطع فقط در این موارد حجت است اما قطع بر پایه دلیل عقلی به نظر اخباریین حجت نیست. پس طبق نظریه حق الطاعة به حکم عقل حق الطاعة برای مولی در همه تکالیفی که برای ما کشف می‌شود ثابت است، مشهور هم می‌گویند در موارد قطع از هر راهی که باشد تکلیف ثابت است و در غیر موارد قطع تکلیف ثابت نیست ولی اخباریین قائلند به اینکه فقط تکالیفی که از راه دلیل نقلی به آنها قطع پیدا کرده باشیم ثابت و واجب الإمتثال است.

قید حق الطاعة از دید شهید صدر:

این نکته را هم توجه داشته باشید که حکم عقل به لزوم امتثال در موارد حق مولویت و حق الطاعة تا زمانی ثابت است که خود مولی ترک احتیاط را اجازه نداده باشد لکن اگر مولی از باب لطف و منت بر بندگان حق الطاعة را در مورد تکالیف مظنون و محتمل رفع کرده باشد احتیاط واجب نیست و برائت ثابت می‌شود لذا قائلین به نظریه حق الطاعة منکر برائت عقلیه هستند اما برائت شرعیه را می‌پذیرند؛ یعنی می‌گویند چون دلیل نقلی و شرعی داریم معنایش این است که خود شارع در مواردی اجازه ترک طاعت را به ما داده است؛ مثلاً به دلیل حدیث رفع، حدیث حجب و امثال اینها شارع به ما اجازه داده تکالیف مظنون، مشکوک و محتمل را اتیان نکنیم یعنی اگر این تکالیف کنار گذاشته می‌شود و لازم الإمتثال نیست به واسطه حکم شرع است و خود شارع اجازه داده این نحوه تکالیف ترک شود. در حالی که عقل می‌گوید تو باید اطاعت کنی و از باب حق مولویت و حق طاعت، امتثال حتی در مورد تکالیف محتمله به احتمال ضعیف هم واجب است چون از دید عقل آنچه مهم است انکشاف است و همان گونه که در قطع انکشاف وجود دارد در ظن، شک و احتمال هم انکشاف وجود دارد و هر انکشافی هم منجز تکلیف است چه بالاترین درجه انکشاف که قطع باشد و چه درجات پایین انکشاف که ظن و شک و وهم هستند. پس حق الطاعة از منجزیت قابل تفکیک نیست و حق مولویت عین مسئله منجزیت است؛ چون حجیت از شئون مولویت است و حجیت قابل انفکاک از مولویت نیست و اینها دو مسئله جدای از هم نیستند لکن حجیت و منجزیت تا زمانی ثابت است که اجازه ترک برخی تکالیف منکشف را احراز نکرده باشیم اما اگر احراز شد که مولی نسبت به بعضی از تکالیف مثل تکالیف منکشف به ظن و احتمال اهتمام ندارد و اجازه ترک داده در این صورت آن تکالیف منجز نخواهند بود.

«والحمد لله رب العالمین»